

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که روایات بحثی را که ایشان راجع به قیمی و مثلی فرمودند بحث اولشان امر چهارم بود. چند تا امر هم بعدش دارند که فروع مسئله قیمی و مثلی است. بحث ما به این جا رسید که مرحوم شیخ قدس الله نفسه در این بحث راجع به این که مثلی باشد و قیمی باشد فرمودند به این که مرحوم شیخ در کتاب مبسوط تمسک به آیه مبارکه و من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم. بعد ایشان از همین صفحه ۲۱۸ البته عرض کردم دو تا آیه دیگه هست ایشان ذکر فرمودند، فعاقبواهم و یکی هم فإن عاقبتم فعاقبواهم بمثله. یکی آیه معاقبه، یکی سیئه و یکی هم همین. بعد ایشان دارد:

و ربما يناقش فی الآیة بأنّ مدلولها اعتبار المماثلة فی مقدار الاعتداء لا المعتدی به و فیہ نظر.

این جا به نظرم مرحوم آقای مامقانی یک حاشیه ای نقل کرده که به نظرم از خود مرحوم شیخ باشد چون نخوانده بودیم لذا امروز دو مرتبه خواندیم.

مرحوم شیخ یک حاشیه ای دارد، ظاهرا مرحوم شیخ که خود ایشان گفته نظر به خاطر این که آیه شامل هر دو می شود. انصافا هم مشکل است حالا. آن وقت علمائی که بعد آمدند و در این شروح و حواشی که نوشتند عده ایشان معانی زیادی برای آیه، سه تا، چهار تا مختلف بحث هایی کردند. چون خیلی روشن نیست که نتیجه علمی داشته باشد متعرضش نمی شویم.

بعد مرحوم شیخ یک شرحی را شروع می کنند:

نعم، الإنصاف

از این جا که شروع می کنند این شرح ایشان تا دو صفحه ادامه دارد که دیگه مراجعه بشود و دیروز هم در بحث گذشته اشاره کردیم از صفحه ۲۱۸ تا صفحه ۲۲۰ اشکال ایشان را خوب دقت بکنید، اشکال ایشان این است که این آیه دلالت بر این مطلب بتمامه نمی

کند. خلاصه حرفش این است. و من اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی، اگر ما باشیم و ظاهر آیه مثل او باید باشد، حالا می خواهد قیمی باشد، مثلی باشد، متعذر باشد، ظاهرش این است که مثل مطلقا، ایشان می خواهد بگوید این آیه فتیین أن النسبة بین مذهب المشهور و مقتضی العرف و الآیة چون در مثلی هم عرف را قبول کردند و هم آیه مبارکه را.

عموم من وجه، این خلاصه اشکال است.

خلاصه اشکال این که این آیه به مطلب مشهور دلالت نمی کند. البته عرض کردم این مشهور از زمان شیخ طوسی است، قبل از شیخ طوسی نیست که حالا اشکال بکنید که مشهور مطلبی فرمودند، این از قرن پنجم به بعد است و عرض کردیم طبیعت فقه شیعه مخصوصا توسط شیخ، مخصوصا در کتاب خلاف یا مبسوط، این یک نوع اجتهاد یا استنباط است، این نوع تلقیات مذهب را ندارد. خیلی تلقیات مذهب را ندارد. همان طور که من همیشه عرض کردم در مبسوط شیخ بیشتر تبنی دارد، در نهایت تلقی دارد و عرض کردیم قداما اگر برگردد به تبنی یعنی این مطلب را از ائمه گرفتند این خیلی ارزش دارد اما اگر به تبنی برگردد که خود این نظر مبارکش است. خب دیگه حالا احترام می کنیم و إلا قاعدتا هم رجال و نحن رجال. دیگه در تبنیات خیلی مقلد آقایان نیستیم، اگر تلقی باشد بله ارزش دارد به خاطر این که قطعا خیلی از مسائل در دوران ائمه متاخر ما، معصومین متاخر، از مثلا حضرت جواد و حضرت هادی و دوران غیبت صغری قطعا مطرح شده و احتمالا عده زیادی از تلقیات اصحاب به این دوران ائمه متاخر ما برگردد. این تلقی هم مطلق است چه در خود فتوا تلقی باشد و چه در ترجیح روایتی و تقدیم روایتی بر روایتی. مثلا در یک مسئله دو تا روایت هست لکن یک دفعه می بینیم علمای ما، حالا آن روایت دیگه هم سندش معتبر است. مخصوصا گاهی که سندش معتبر است در واقفیه آمده است، اما حدیث دیگری آمده معتبر و از طریق واقفیه نیست و اصحاب به او فتوا دادند. ما احتمال بسیار قوی دادیم که یک نوع تلقی از ائمه متاخر باشد. دقت کنید! و سرش را هم این گرفتیم چون واقفیه به ائمه متاخر مراجعه نمی کردند. قبول نداشتند.

یکی از حضار: از کجا بفهمیم عرضه شده؟

آیت الله مددی: الان اگر فهمیده بودیم که جای بحث نداشت. آن که جای بحث نداشت. این که الان جای بحث است این قسمتش است.

اگر عرضه شده بود باز جای بحث نداشت

چون روایت عرض نداریم و مثلاً بعید است که بگوییم شیعه در این مدت به این مسئله مبتلا نبوده یعنی در مدت ائمه متاخرین شیعه مبتلا نبوده، و لذا روایاتی هم که گاهی واقفیه نقل می کنند انصافاً سندش هم خیلی صحیح است مثلاً واقفیه از کتاب ابن ابی عمیر نقل می کنند. سند خیلی صحیح است اما اصحاب عمل نکردند، و عرض کردیم مثلاً این جور روایات را آقای خوئی عمل می کند، چرا؟ چون می گوید بالاخره واقفیه ثقه بودند و حدیث موثق ایشان است و به موثق عمل می کنیم. دقت کردید؟ آن واقفیه ثقه، نه همه شان. ایشان به موثق عمل می کند.

این را ما توضیحات کافی عرض کردیم لذا مثلاً کلامی را که مرحوم شیخ در مثلی و قیمی آورده و بعد تفسیری را که در مثلی و قیمی کردند هر دو از زمان شیخ به بعد آمده است و عرض کردیم بعد ها هم مناقشه کردند، شهید اول و شهید ثانی مناقشات کردند چون تبنی بوده، تلقی نبوده. و لذا مرحوم شیخ در وسط کلام گفت این مسئله عرفی است و لذا در روایات تفسیر مثلی و قیمی نیامده. چون این مسئله عرفی است و رجوع به عرف است و لذا الان هم من نگاه کردم عده ای از این آقایانی که بعد از شیخ آمدند و حاشیه زدند غالباً در فهم این اصطلاحات مختلفی که گذشت و معانی مختلفی که برای مثلی گذشت معتقدند که این اختلاف لفظی است، معنوی نیست، واقعی نیست. مثلی یک مفهوم عرفی دارد، مفهوم واضحی است. حالا گفته ما قدر بکیل أو بوزن أو عدّ أو كذا. این ها به حساب به قول بعضی ها تعریف لفظی است، برای تقریب معنا به ذهن است نه این که آن تحدید دقیق باشد. این خلاصه بحث ایشان است.

بعد ایشان دارد که پس اشکال مرحوم شیخ، البته این اشکال مرحوم شیخ وارد است، چون اصحاب به آیه تمسک نکردند، اشکال مرحوم شیخ وارد است یعنی در حقیقت صحیح این آیه آمده شده برای مثل اما دقیقاً در تمام فروع به این آیه مراجعه نشده است و در روایات اهل بیت هم نیامده است. عرض کردم تا مدت ها رمز شیعه این بوده که هر چه را در روایات آمده قبول بکنیم، وقتی نیامد قبول نمی

کردند دیگه لذا این راهی را که مرحوم شیخ رفتند که این با نسبت مشهور، بله با نسبت مشهور هم نمی سازد، مشهور از زمان شیخ به بعد.

بعد ایشان دارد ثم إن الاجماع على زمان القيمة بالقيمة، على تقدير تحققه لا يجدى بالنسبة إلى ما لم يجمع على كونه. خیلی این سابق هم گذشت، دیگه من نمی خواهد تکرار بکنم. انصافا تمسک به اجماع مخصوصا شیخ طوسی از اعلام طائفه است. تمسک به اجماع در تعریف قیمی و مثلی و مصداق قیمی و مثلی خیلی از شیخ بعید است. مخصوصا اجماع در بین شیعه چون به عنوان کاشف از قول امام است دیگه. یعنی مرحوم شیخ احتمال داد که این اجماع کاشف از قول امام باشد که چیزی قیمی است یا چیزی مثلی است مثلاً. ائمه علیهم السلام مثلاً فرموده باشند. فکر می کنم، البته بعضی از آقایان محشین هم اشکال کردند و این اشکال را من دیدم. انصافا این اشکال وارد است، حالا من دیگه اسم اشخاص را نمی برم. انصافا تمسک به اجماع در فضای شیعی، خوب دقت بکنید، برای این که ما لم یجمعوا على كونه قیميا، این اصلاً جای طرح بحث اجماع نیست، تاثیری ندارد. روی مبنای ما، حالا روی مبنای اهل سنت بگوئید چون آنها می گویند اجماع فقها در هر عصری، تازه آن هم روشن نیست. آن که اصلاً تحققش معلوم نیست چون خود آنها هم چند تا معنا نوشتند برای قیمی و مثلی.

ففي موارد الشك يجب الرجوع إلى المثل بمقتضى الدليل السابق

که عرف باشد

و عموم الآية؛ بناءً على ما هو الحق المحقق: من أن العام المخصّص بالمجمل مفهوماً، المتردد بين الأقلّ و الأكثر لا يخرج عن الحجية بالنسبة إلى موارد الشك.

اشاره به یک قاعده اصولی است، قاعده معروفی است و آن قاعده این است که اگر یک عامی داشتیم مثل اکرم العلماء و یک خاصی هم داشتیم مثل لا تکرّم فساق العلماء، آن وقت شک در زید بکنیم، البته شک در مخصّص بکنیم نه شک در عام که اصلاً عالم هست یا نه؟ مسلم زید عالم است، شک می کنیم در این که لا تکرّم فساق العلماء شاملش می شود یا نه، این هم آقایان آمدند گفتند دو جور

شک است. یک به نحو شبهه مفهومی شک بکنیم و یکی هم شبهه مصداقیه. شبهه مفهومی شک بکنیم که فاسق کیست؟ فاسق کسی است که مرتکب کبیره است فقط یا فاسق مرتکب کبیره و صغیره، هر دو با هم. چون ظاهرش این است که آقای خوئی قدس الله سرّه قبول ندارند که ما صغیره و کبیره داریم. تعبیر کبیره و صغیره را قبول ندارند. هر کسی که از جاده شرع خارج شد این فاسق است دیگر، فرق نمی کند. بین صغیره و کبیره فرق نگذاشتند، البته این در بین علمای اهل سنت هم هست و این بحث قدیمی است و عرض کردیم سرّ این بحث و سابقا هم اشاره کردیم سرّ این بحث هم سر این است که در قرآن است، *إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سِئَاتِكُمْ*، این محل بحث شده که کبائر و صغائر داریم و آن آیه مبارکه دیگر هم هست *إِنَّ اللَّيْمَ*، لم هم گفته شده مراد صغائر است.

علی ای حال بین علمای اسلام از قدیم اختلاف است، بین شیعه تقریباً مشهورتر همین است که داریم، صغیره و کبیره. و مرتکب صغیره فاسق نیست، به اصطلاح یک اصطلاحی دارند صغائر مکفرات. اصطلاح این طور. یعنی اگر نظر به اجنبیه کرد همین که دیگر نظر نکرد و همین که دیگر حرام یعنی این حرام را انجام نداد خود این خودبخود مکفر است، یعنی حتی احتیاج به توبه ندارد. توبه و وجوب توبه که عده ای رساله هایی در توبه نوشتند این منحصر در کبائر است. توبه در کبائر است، صغائر احتیاج به توبه هم ندارد. *إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ*. آن وقت کبیره و صغیره را هم قبول کردند. مثلاً فرض کنید زنا نستجیر بالله کبیره است، بقیه مثل لمس و نظر و اینها همه جزء صغائرند، *إِنْ تَجْتَنِبُوا* یعنی احتیاج ندارد. خب عده ای می گویند نه، اگر نظر عمدی به اجنبیه کرد ولو نظر واحد، باز هم فاسق است. پس اگر دوران امر بین اقل و اکثر به اصطلاح ایشان شد لکن در شبهه مفهومی فاسق، آیا به عام بر می گردیم یا نه؟ مثلاً زید فقط مرتکب صغیره شده، نمی دانیم آیا مرتکب صغیره هم فاسق هست یا نه؟ مرتکب کبیره مسلماً فاسق است، آن را نمی دانیم شک داریم در این جا به عموم اکرم العلماء بر می گردیم چون مسلم عالم که هست فاسق بودنش احراز نشد، پس یجب اکرامه. روشن شد؟ یک بحثی در اصول است و عرض کردیم این را من توضیحات کافی عرض کردم، این بحثی که در اصول است چون ممکن است گاهی به مباحث الفاظ نرسیم خوب دقت بکنید اصطلاحاً با توضیحات بنده: ما یک عام لفظی داریم مثل العلماء مثلاً یا جمیع العلماء یا کل العلماء یا کل عالم که لفظاً عام است، یک عام قانونی داریم به اصطلاح. عام قانونی یا مطلق قانونی عبارت از قاعده عامه، ضربت لاجل الرجوع

.....

الیها فی موارد الشک، یعنی این نکته در آن ملحوظ شده به خاطر رفع شک به او مراجعه می کنیم. اصلا به این جهت قرار داده نشده. مثلا گفت اکرم العلماء، این به این عنوان که هر جا شک کردیم به العلماء رجوع بکنیم. آن وقت در اصول اگر یاد مبارکتان باشد یک بحث هایی را هم دنبالش دارند آن بحث هدفشان این است که در چه شک هایی به عام مراجعه می کنیم؟ دقت کردید؟ چون عام یک قاعده عامی است که برای رفع شک بهش مراجعه می کنیم مثلا شک می کنیم در شبهه مصداقی عام، گفتند این دیگه به عام مراجعه نمی کنیم. مثلا شک داریم که عالم هست یا نه، این شک را نمی شود به عام مراجعه کرد. دقت کردید؟ یک عده از شکوک را می شود به عام مراجعه کرد، رفع شک را به عام کرد، یک عده از شکوک را نمی شود به عام مراجعه کرد، یکیش این جا، شبهه مفهومیه مخصص، اگر گفت اکرم العلماء و گفت لا تکرم فساق العلماء و ما شک داریم ایشان فاسق هست یا نه؟ و منشا شک هم این است که ایشان نظر عمدی به اجنبیه کرد، نمی دانیم فقط که آیا کسی که نظر عمدی به اجنبیه می کند فاسق هست یا نه؟ عنوان فاسق. اگر نستجیر بالله کبیره انجام داد این فاسق است ولی اگر صغیره انجام داد آیا این فاسق هست یا نه؟

عرض کنم که در این جا معروف و مشهور بین اصولیین این است که به عام مراجعه می شود. معروف و مشهور بین اصولیین این است، آن وقت ایشان تطبیقش در این جا این است که چون فاعتدوا علیه بمثل، ما اگر در یک جایی شک کردیم قیمی هست یا قیمی نیست و در مفهوم قیمی شک کردیم بر می گردد به فاعتدوا علیه بمثل، می خواهد تطبیقش بکند. بنائا علی ما هو الحق المحقق من أن العام المخصص بالمجمل مفهوما. آن وقت در مقابلش اگر شبهه مصداقی بود، شبهه مصداقی مخصص، این شبهه مفهومی بود. شبهه مصداقی، مثلا ما می دانیم غیبت جزء کبائر است و می دانیم بعضی از موارد غیبت استثنا شده، مثل مستشیر و بقیه. به قول آقایان می گویند رجال خودش غیبت است. یکی از اشکالات به علم رجال این است که شما در علم رجال شما غیبت افراد می کنید، می گویند ثقه نیست، ضعیف است و کذاب است و فلان است، غیبت افراد می شود. حالا اگر هم بر فرض غیبت باشد می گویند جزء مستثیات است، اگر یک آقای رجالی گفت خیلی پاگیرش نشویم.

.....

علی ای حال کیف ما کان بحث که در این جا هست این است که اگر شبهه مصداقی مخصص شد، مثلاً می دانیم زید غیبت یک شخصی را کرد، فقط نمی دانیم غیبت محرم است یا جزء موارد استثناست، این غیبت جائز بوده، روشن شد؟ غیبت کردن موجب فسق است. این مسلم، ایشان هم مسلماً غیبت کرد، این هم مسلم است. إنما الکلام آیا این غیبتی که ایشان کرد حرام بود؟ البته ما غیبت درست نیست، غیبت درست است. غیبت به کسرش کلامی است که در مورد شخص غائب راجع به عیب غائب باشد، دو تا نکته دارد، یکی شخص غائب باشد و یکی عیب غائب باشد، در باب غیبت دو نکته است اما غیبت خودش غائب بودن است. اگر کسی غیبت شخصی را کرد مردد شد بین این که این غیبت محرم باشد یا مستثنی باشد این جا شبهه مصداقی مخصص است، نمی دانیم فاسق هست یا نه، غیبت را شنیدیم و مسلم است که غیبت کرده، إنما الکلام آیا غیبت محرم است؟ یا جزء موارد استثناست؟ این جا الان علمای ما مثل مرحوم نائینی و آقای خوئی و دیگران قائل هستند که به عام رجوع نمی شود، یعنی کار عام را خوب دقت بکنید، کار عام بیان حال مصداق نیست، اصلاً کار عام بیان حال مصداق نیست. همچنان که به شبهات مصداقیه خود عام مراجعه نمی کنیم، به شبهات مصداقی مخصص هم به عام مراجعه نمی کنیم و کذلک در موارد مشابهش مثل مثلاً، یعنی کار عام، این یک نکته لطیفی در اصول است. در حقیقت آن مباحث اصولی گاهی این قدر طولانی می شود که اصل مطلب فراموش می شود. در حقیقت می خواهند حدود دلالت عام را روشن بکنند، وظیفه عام چیست؟ کار عام چیست؟ مثلاً اللهم العن بنی امیه قاطبه، خیلی خب.

خب از آن ور هم به حکم عقل مومن که نمی شود ملعون باشد، ممکن است از بنی امیه باشد ولی مومن هم باشد، پس اگر کسی از بنی امیه بود و مومن هم بود این لعن ندارد اما اگر کسی را شک کردیم مومن هست یا نه و از بنی امیه بود، اللهم العن بنی امیه قاطبه شامل او می شود، پس ثابت بشود مومن نیست. کار عام این هست یا نه؟ مثلاً عمر ابن عبدالعزیز، این از بنی امیه است قطعاً، شک در ایمان و کفرش هست اگر فرض کنیم، از آن طرف هم اللهم العن بنی امیه قاطبه، این به عمومش شامل می شود. پس چون جزء بنی امیه است شامل او می شود پس اگر شامل شد ملعون می شود و اگر ملعون شد پس مومن نیست. ببینید کار عام این هست یا نه؟ دقت کردید؟

عام تا این جا می آید؟ اللهم العن بنی امیه قاطبه، تا این جا می آید؟ که خصوصیات حالات مصداق را روشن بکند.

.....

حالا این جا هم همین طور، شما می گوئید گفت که اکرم العلماء، این آقا عالم است. لا تکرّم فساد العلماء، این آقا هم غیبتی انجام داد احتمال می دهیم غیبت حرام باشد، احتمال می دهیم مستثنی باشد، چون عالم هست بر می گردیم به اکرم العلماء، با اکرم العلماء می گوئیم اکرامش واجب است پس این غیبتش حرام نبوده. روشن شد؟ غیبتش واجب است پس جزء فساق نیست، داخل در .مخصص نمی شود پس این غیبتش حلال بوده. آیا کار عام این هست؟ صحبت سر این است. آیا چنین شکی می شود با عام برداشت؟ نکته فنی روشن شد؟ این بحث هایی که در عام آمده آن نکته فنی، حالا ما نمی خواستیم. حالا از عجائب این است که در این جا مرحوم سید یزدی در حاشیه اش بر عروه نوشته که بله در شبهه مفهومی به عام مراجعه می شود اما در شبهه مصداقی به عام مراجعه نمی شود. در حاشیه مکاسب این جا دارد. این هم یکی از نکاتی است که در خیلی از فروع عروه آمده. ما در چند بحث از آقای خوئی، چه آن هایی که من بودم و چه آن هایی که چاپ شده و من نبودم، دارد، آقای خوئی اصرار داشتند که نسبت داده شده، چون ظاهرش این است که سید در موارد شبهه مصداقی مخصص به عام مراجعه کرده در عروه لکن مرحوم آقای خوئی می فرمایند نه، سید مراجعه نکرده و ایشان مایل بودند که بگویند سید به استصحاب عدم ازلی مراجعه کرده چون خود ایشان قائل به استصحاب عدم ازلی، آن بحث خیلی خارج می شود، من فقط اشاره کردم.

اما عجیب است که در این جا سید تصریح می کند که در این حاشیه مکاسب تصریح می کند که در شبهات مصداقیه مخصص به عام رجوع نمی کنیم، در شبهات مفهومی رجوع می کنیم. عرض کردیم مرحوم آقای بروجردی قدس الله نفسه چون در این مسائل اصولی هم دنبال تاریخ بودند در آن جا از ایشان دیدم که قدمای اصحاب به عام مراجعه می کردند لکن متاخرین به عام رجوع نمی کنند. به هر حال احتمال می دهیم حتی سنی ها هم به عام رجوع می کنند. حالا در ذهن من فعلا این طور است. این مطلبی را که ایشان فرمودند اجمالا درست است لکن متاخرین اصحاب ما چرا دیگه، این جزء یکی از مواردی است که در اصول متاخر شیعه یک جزء استاندارد شده که در شبهات مصداقیه مخصص به عام مراجعه نمی شود. عرض کردم این جا شاید هم نظر آقای خوئی این بوده. نظر مرحوم آقای خوئی این جا باشد. این جا حاشیه سید دارد که مراجعه نمی شود. و من در چند تا بحث که در خدمت استاد ایشان بودیم ایشان این مطلب را

فرمودند. ایشان فرمودند نسبت به سید دادند که مراجعه می شود لکن رجوع نمی شود، آن وقت فرمودند این مسئله از باب مسئله استصحاب عدم ازلی حل می شود که من وارد آن بحث نمی شوم لکن من نمی دانم، چون فعلا نمی توانیم چیزی را نسبت بدهیم مرحوم سید یک جلد دو و سه عروه هم دارد که به اصطلاح به ملحقات عروه معروف شده است، ملحقات عروه معروف است، جلد دو و سه، در صفحه ۱۹ و در صفحه ۲۰، چند جای ملحقات عروه تصریح می کند که در شبهات مصداقیه خاص به عام بر می گردیم. نمی دانیم حالا این را قبول بکنیم یا آن را قبول بکنیم.

غرض به هر حال آقای خوئی هم اصرار داشتند در این، زیاد چاپ شده در چند مورد که مرحوم سید به عموم عام مراجعه نمی کند، این جا هم ایشان نوشته نمی کنیم. در همین حاشیه مکاسب، چون حاشیه مکاسب را امروز خواندیم. روز های قبل نخوانده بودم. خیلی هم تعجب کردم چون خلاف معروف بر مبنای ایشان است. ایشان دارند که در شبهات مصداقی خاص به عام مراجعه نمی کنیم. علی ای حال فعلا بنای علمای ما امثال مرحوم نائینی این است که مراجعه نمی شود و حق هم با این آقایان است، بحث اصولیش باشد در جای خودش.

بعد ایشان که مرحوم شیخ دارد فحاصل الکلام أن ما اجمع علی کونه مثلیا یضمن مع مراعات الصفات التی

عرض کردم این تامل ایشان در این که بحث اجماع مطرح کردند انصافا خلاف ضوابط است، ما هم سر در نیاوردیم.

بعد مطلب دیگری را مطرح فرمودند:

و إن فرض نقصان قیمته فی زمان الدفع أو مکانه

عرض کردیم بحث معروفی دارند و اشاراتی هم کردیم که نقصان قیمت یعنی یک چیزی راجع به ضمان خود عین است. آن وقت ضمان عین یک لوازم دیگه هم دارد، یکی ضمان منافع است، یکی ضمان عیبی که در آن پیدا می شود. یک چیز های دیگری است که حالا خیلی، چهار پنج تای دیگه هم هست و یکیش هم ضمان نقص قیمت است. عرض کردیم بنایشان به این است که نقص قیمت مضمون نیست. مادام عین موجود است خود عین موجود، دقت کنید، این بحث را در خود عین هم دارند. یک کتابی را غصب کرد هنوز کتاب

موجود است قیمتش پایین آمد خب کتاب را رد می کند، علی الید ما اخذت حتی تودی، حالا قیمتش. نقصان قیمت را بنا دارند که قبول بکنند.

بناء علی تحقق الاجماع علی اهمال هذا التفاوت.

این مطلب روشن نیست. مضافاً إلى الخبر الوارد فی أن الثابت فی ذمة من اقترض دراهم و أسقطها السلطان و روج غيرها، هی الدراهم الأولى

بله این مطلب هست، روایاتی هست که اگر دراهمی بود و سلطان ساقط کرد همان دراهم اولی را باید بدهد.

بعد هم دارد:

و ما أجمع علی كونه قيميّاً يضمن بالقيمة بناءً علی ما سيجيء من الاتفاق علی ذلك و إن وجد مثله أو كان مثله فی ذمة الضامن و ما

شكّ فی كونه قيميّاً أو مثليّاً يلحق بالمثلي

إلى آخره. این خلاصه مطلب ایشان است.

اما آن مطلبی را که ایشان نقل فرمودند الثابت فی ذمة الدراهم اگر زحمت نیست همین کتاب وسائل باب الصرف را بیاورید. باب الصرف

در متاجر وسائل باب الصرف یک باب قبل از باب آخرش. مرحوم صاحب وسائل این روایات را در باب صرف آورده است با این که

عرض کردم اصطلاحاً روایت در باب دین است چون اصلاً روایت مال ذمه است و در بعضی هایش هم قرض دارد. اصلاً در خود متن

روایت صرف نیست، حالا شاید مثلاً به یک نکته دیگری بوده مرحوم صاحب وسائل این را در باب صرف آورده است

دقت کنید مرحوم کلینی در کافی یک بابی قرار داده باب الصروف، در جلد ۵، بعد از باب الصروف دارد باب آخر. شاید صاحب وسائل

دقت نکرده. ما نمی دانیم خود کافی چرا این عنوان را قرار نداده، چون باب النادر دارد، باب نوادر دارد، باب آخر، نمی دانم شاید باب

آخر الصروف گرفته ایشان. غرض در آن باب آخر این حدیث را کلینی آورده است، مرحوم کلینی قدس الله نفسه این حدیث را آورده

است.

در وسائل در این چاپی که مرحوم آقای ربانی کردند این چاپ جدید را نگاه بکنید، چهار شماره برای این احادیث زده، به نظر من باید سه تا باشد، این چهار تاست، اولیش از کلینی است که ایشان از کلینی نقل کرده است. بخوانید. اولیش از کلینی است. بعد ایشان، از این کتاب وسائل چاپ مرحوم آقای ربانی کامل هست در دستگاه ها؟

یکی از حضار: وسائل ۱۸ صفحه ۲۰۶،

آیت الله مددی: نه غیر از آن

ببینید یکی از مشکلات، چون ما می خواهیم شرحی بدهیم یک مقدار هم مشکلات جانبی را هم توضیح بدهیم. یکی از مشکلات وسائل عدد احادیث باب است، مثلاً گاهی اوقات مرحوم آقای ربانی نوشته مرحوم مولف گفته هشت تا روایت است اما الان این جا نه تا روایت است یا کم و یا زیاد. مخصوصاً جایی که خیلی طولانی می شود. سی تا، چهل تا روایت است. مثلاً در یک نسخه نوشته ۳۰، در یک نسخه نوشته ۳۱، در یک نسخه نوشته ۲۹ تا. علی ای حال خود عدد احادیث باب وسائل خودش یک نکته ای دارد، لطفی دارد که ایشان چند تا قرار داده. عرض کردم مرحوم صاحب وسائل، البته یک کتاب دیگری است، انصافاً فهرست نیست، یک کتاب دیگری است آن را قرار داده به عنوان فهرست ابواب. تلخیص کرده و مطالبش هم تلخیص کرده، این طور نیست که فهرست نوشته باشد، اسمش هم گذاشته من لا يحضره الامام. این کتاب ایشان خیلی فائده دارد، ایشان همین طبق ابواب یکی یکی باب ها را که آورده آن جا نوشته باب فلان، در آن پنج تا حدیث است که در آن جا عدد دارد، عدد حدیث را خود صاحب کتاب آورده یعنی خود صاحب وسائل. بعد نوشته بعضی هایش محمول بر تقیه است. یک جمعی هم دارد. یک موجز از باب را در آن جا ایشان آورده. هر باب را ایشان هم عدد احادیث و هم موجز. این کتاب با نسخه مرحوم آقای ربانی چاپ شده، یعنی کتاب را تجزیه کرده به مناسبت هر جلدی همان مقدار که ابواب دارد از آن فهرست هم چاپ کرده. این کتاب در من لا يحضره الامام در کتاب خود وسائل چاپ آقای ربانی آمده. متأسفانه در چاپ آل البیت این نیامده است.

یکی از حضار: کتاب فتوایش هم هست؟

آیت الله مددی: تقریباً فتوایش هم هست، آخه یک فتوای دیگه هم دارد، کتاب دیگه هم دارد. آن فتوایش است. دقت فرمودید؟ این در این چاپ آل البیت در این چاپ اخیری که شده عناوین باب را خودشان دادند، خود عنوان باب که هست آنها هم دادند. شماره حدیث هم ارجاع به آن جا ندادند. چند عدد حدیث هست. در این جا در این چاپ مرحوم آقای ربانی چهار شماره زده. نمی دانم چاپ جدید چند تا زده. این باب را بیاورید، چند تا شماره زده چون به ذهن می آید که سه تا باشد.

این باب حکم من کان را می فرمایید؟ خود صاحب وسائل هم تردید دارد.

یکی از حضار: چهار تا حدیث دارد.

آیت الله مددی: احتمالاً از اصل گرفتند. قدیمی چهار تا دارد. من لا یحضر الامام چند تا دارد؟ چاپ ربانی در این تشکیلات هست؟ چاپ آقای ربانی جلد ۱۲، آن مقدمه اش را بیاورید، فهرستش را بیاورید. آخرین باب، یک باب مانده به آخر. کتاب الصرف آخرش است. فهرست را بیاورید.

آن جا صاحب وسائل عدد را دارد، خود صاحب وسائل دارد، از این جهت اهمیت دارد. آن وقت آن جاهایی که خیلی طولانی است مثلاً ثلاثه و ثلاثون حدیث، این خیلی ارزش دارد که عدد داده است. دقت کردید؟ ارزشش به این است که ایشان یک حدیث حساب کرده یا نه، از این جهت. معلوم می شود ایشان چهار تا زده یعنی چهار تا حدیث حساب کرده در صورتی که ظاهراً سه تا است.

یکی از حضار: باز هم اگر خود ما به مرحوم کلینی مراجعه بکنیم.

آیت الله مددی: آن بحث دیگر است، چون خود ایشان مرد بزرگی است. صاحب وسائل هم شخص کمی نیست، مرد بزرگواری است، روی نظرات ایشان حساب می شود کرد. حالا به هر حال این باب را بیاورید.

یکی از حضار: خودش هم تردید داشته، چون باب حکم هم می گوید

آیت الله مددی: اولاً خود صاحب وسائل تردید دارد، و انصافاً هم خود من هم هنوز خیلی برایم مبهم است، به شدت برای من مبهم است که چرا این طور آمده مکاتبه یونس با حضرت رضا سلام الله علیه. حتماً حضرت در مدینه بودند. فکر نمی کنم در خراسان باشند. چون

خیلی طول می کشد تا خراسان برود و بیاید. علی ای حال مکاتبه یونس با حضرت رضا سلام الله علیه. به هر حال ابهام هایی دارد.

حدیث اول را بخوانید. حدیث اول در کافی است. یکی دو تا نکته هم این جا بگویم باز دو مرتبه.

یکی از حضار: محمد ابن یعقوب عن علی ابن ابراهیم عن محمد ابن عیسی عن یونس، کتبتُ الی الرضا

آیت الله مددی: این واضح است که همان نسخه معروفی است که از کتاب یونس توسط محمد ابن عیسی ابن عبید در قم موجود شده

است. خیلی واضح است و در این جا یونس می گوید کتبتُ الی الرضا علیه السلام، به نحو کتابت.

یکی از حضار: أن لی علی رجلٍ ثلاثه آلاف درهم و کان تلک الدراهم تنفق بین الناس تلک الأيام

آیت الله مددی: در روایتی که درباره پول هست هم تجوز داریم، تجوز بین الناس. جاز به معنای عبور کردن است. در عبارات فقها

هست، از یک در وارد بشوید و از یک در خارج بشوید این عبور کردن را جواز می گویند. کلمه جواز و يجوز الجواز فی المسجدین.

مثل جواز الصراط، جواز به معنای این است. به معنای عبور است، اصلاً اجازه هم که در حدیث هست می گویند از همین ماده است.

حالا آن هم یک شرحی دارد که یک وقت دیگر اگر فرصتی شد. به هر حال ما در روایات تجوز هم داریم که یعنی بین مردم رد می

شود. این جا دارد تنفق، این جا نفقه داریم. از عباراتی که در نهایت ابن اثیر آمده ظاهراً باید بخوانیم تنفق، چون ایشان باب تفعیل را از

نفاق گرفته نه از نفاق، نفاق همان که انسان اعلان یک چیزی را بکند ولی باطنش یک چیز و ظاهرش یک چیز است، آن ابن اثیر می

گوید اصلاً این کلمه نفاق به این معنا که اظهار یک چیزی بکنیم باطن آن چیز دیگر باشد می گوئیم مصطلح اسلامی است. حرف لطیفی

دارد. می گوید در عرب سابقه ندارد. این نافقه هم خانه موش صحرائی است که از یک طرف وارد می شده و از آن طرف در می رفت.

علی ای حال مراد ایشان این است.

اما این که ایشان گفته اصطلاح اسلامی است

یکی از حضار: نفاق و نفاق چه فرقی کرد؟

آیت الله مددی: نفاق را مقابل کساد گرفته است. یک متاعی که در بازار رواج پیدا نکند کساد می گویند. رواج پیدا بکند نفاق می گویند. آن وقت اشتقاقش را از باب تفعل گرفته است و لذا ما مثلاً می خوانیم المنفق سلعته، کسی که سلعه اش را بخواهد بفروشد، ایشان می گوید نه المنفق سلعته. کسی که بخواهد رواج بدهد برای فروش کالای خودش با قسم این طور. المنفق، ایشان ضبط می کند با تشدید، از نفاق. اگر مطلب ایشان درست باشد که ظاهراً شاید بد نباشد و هی التی تنفق، این جا باید تنفق به تشدید بخوانید. یکی از حضار: و لیست تنفق الیوم، فلی علیه تلک الدراهم بأعیانها أو ما ینفق الیوم بین الناس؟ قال: فکتب إلی: لک أن تأخذ منه ما ینفق بین الناس كما أعطیته ما ینفق بین الناس.

آیت الله مددی: همان که درهمی که جاری بین مردم بود همان را گرفتی و همان را هم بده. همانی که الان بین مردم جاری است. بین مردم معامله با چه می شود. حالا من بعد از این یک شرحی عرض می کنم برای خود روایت. این حدیث اول که به اصطلاح آقایان سندش هم صحیح است. مشکلی هم ندارد. فقط همین مشکل که هست قمی ها محمد ابن عیسی را قبول نمی کردند و إلا مشکل خاصی ندارد.

یکی از حضار: محمد بن الحسن باسناده

آیت الله مددی: بعد دقت کنید در وسائل دارد محمد ابن الحسن. خوب دقت بکنید. در این جا بعد از این که از کلینی نقل می کند ابتدا می کند به اسم شیخ طوسی به نحو کامل، محمد ابن الحسن لذا احادیث بعدی اگر گفت باسناده عطف به این هاست. چون ذیل حدیث کلینی اسمش را، اگر می گفت و رواه الشیخ عطف نبود، اگر اسمش را کامل برد و واو هم نیاورد. آن جا واو هم می آورد، و رواه الشیخ، واو نیاورد و اسم کامل آورد احادیث بعدی را، بعد می گوید و باسناده، باسناده به شیخ بر می گردد. این ها هم به شیخ بر می گردد.

یکی از حضار: عن محمد بن أحمد بن یحیی

آیت الله مددی: ایشان از نوادر الحکمة نقل می کند لکن نسخه ایشان ضعیف است و نسخه ایشان را، به هر حال این روایت را مرحوم

ابن الولید قبول نداشته

یکی از حضار: آن هم به محمد ابن عیسی بر می گردد.

آیت الله مددی: چون اولاً در نوادر الحکمة گفته، ابن الولید گفته روایتی که توش سهل است قبول ندارم. این توش سهل است. ثانیاً

نسخه محمد ابن عیسی عن یونس را هم قبول نداشت، به قول ما حالا ما چاپ گفتیم. روایات کتاب یونس به چاپ محمد ابن عیسی، به

نسخه محمد ابن عیسی، ایشان آن را هم قبول نداشته پس این روایت در نظر مرحوم ابن الولید این روایت را قبول نداشته به خاطر همین

نکته ای که عرض کردم.

یکی از حضار: و باسناده عن محمد بن الحسن الصفار

آیت الله مددی: ببینید در ذیل حدیث کافی آورد باسناده. بعد گفت و باسناده. این با هم به شیخ بر می گردد. در هر دو آمده.

یکی از حضار: عن محمد بن عیسی، عن یونس

آیت الله مددی: باسناده عن الصفار عن محمد ابن عیسی عن یونس. خیلی عجیب است. هر دو از محمد ابن عیسی است. این را شیخ

انفراد دارد.

یکی از حضار: نه انفراد نوادر احمد که ابن الولید گفت قبول ندارم می گویم این دیگه انفراد نیست، نسخه صفار هم هست.

آیت الله مددی: نه، انفراد از یونس، نه از بعد از محمد ابن عیسی، بالاخره برگشت به محمد ابن عیسی دیگه.

و باسناده، این شماره ۲ است. و باسناده به شیخ بر می گردد. به اسناد شیخ. مرحوم صفار هم یعنی تا حالا معلوم شد سه نفر از محمد ابن

عیسی نقل کردند. یکی صفار از محمد ابن عیسی، یکی سهل ابن زیاد و یکی هم علی ابن ابراهیم، البته دو تا حدیث است و معارض هم

هستند به حسب ظاهر.

یکی از حضار: قال: کتبت

آیت الله مددی: حالا من نمی فهمم این را چرا صاحب وسائل تصرف کرده. اگر کتاب استبصار دارید سریعاً بیاورید. استبصار جلد ۳ صفحه ۱۰۰ را بیاورید. در این جا در کتاب استبصار دارد محمد ابن الحسن عن ... قال، قال لی یونس. در استبصار این جور است. من تعجب می کنم چرا صاحب وسائل دستکاری کرده و نوشته، این دارد قال لذا خوب دقت بکنید احتمالاً حدیث اول از کتاب یونس است. حدیث دوم شاید کلام یونس بوده.

یکی از حضار: این جا هم دارد کتبتُ إلی،

آیت الله مددی: می دانم اولش چیست؟

یکی از حضار: اولش محمد ابن الحسن از صفار، عن یونس قال کتبتُ إلی

آیت الله مددی: حدیث اول را ببینید.

یکی از حضار: حدیث اولش هست.

آیت الله مددی: حدیث دوم را بخوانید.

یکی از حضار: حدیث دوم: سأله معاویة بن یزید عن رجل.

آیت الله مددی: سوم را بخوانید.

یکی از حضار: فأما ما رواه محمد ابن احمد بن یحیی عن سهل ابن زیاد عن محمد ابن عیسی، قال قال لی

آیت الله مددی: آهان، این جا دارد قال قال لی یونس. این جا را صاحب وسائل دقیق نقل نکرده. این قال قال لی. همین حدیث اول در وسائل. حدیث اول وسائل نمی شود ما احرازش بکنیم از کتاب یونس است. یکیش دارد عن محمد ابن عیسی عن یونس، قال کتبتُ،

یکیش دارد عن محمد ابن عیسی قال قال لی یونس. صاحب وسائل این را دقیق نقل نکرده متأسفانه

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین